

گفتوگو با حسن مسرت
گروه نفت

■ ممکن است نظر خود را در مورد جهش مثبت قیمت نفت و آنگاه کاهش فاحش آن توضیح دهید؟

□ جهشی که در مورد قیمت نفت رخ داد و از 20-30 دلار به 150 دلار رسید، تغییرات وسیعی در ادامه آن وجود داشت. این جهش را باید مثبت دید. در این مورد تئوری‌های مختلفی مانند «اوج تولید» (Peak Oil) و افزایش تقاضای هندوستان و چین وجود دارد. من در این‌باره نظریه خاصی دارم و آن این است که تا به حال نظام امریکایی قیمت نفت وجود داشته و تعیین کننده بوده در حالیکه از این پس این نظام تضعیف شده است. و ما هم به‌سوی بازار آزاد جهانی نفت در حرکتیم و سیستم کنترل تولید و قیمت، دیگر به‌تنهایی در دست امریکا نیست و در عمل نقش انحصاری امریکا از میان می‌رود که پیامدهای زیادی دارد، از جمله اینکه نفت به‌عنوان اهرم هژمونی و سلطه‌گری نقش خود را از دست می‌دهد و مسئله «جنگ برای نفت»، شدتی که پیش از این داشت را نمیتواند داشت باشد. در این تئوری، انرژی هاله امنیتی، خود را از دست خواهد داد و نفت به کالایی چون ماشین و... تبدیل میگردد. ما در این پروسه قرار داریم.

■ دکتر فریدون فشارکی بررسی‌ای از مخازن زیرزمینی نفت داشته که نیمه دوم عمر خود را طی می‌کند و نتیجه می‌گیرد که بشکه اضافی (Excess Barrel) برای روند فزاینده تقاضا وجود ندارد. ایشان پیش از این جهش مثبت قیمت، پیش‌بینی کرده بود که نفت به 100 دلار در هر بشکه می‌رسد و آنگاه این قیمت 100 دلار به روند تقاضا فشار آورده و تقاضا را کم می‌کند تا این‌که قیمت به تعادل برسد و تقریباً ثابت بماند.

واقعیتهای نشان داد که قیمت از 100 دلار هم بالاتر رفت. به نظر می‌رسد این افزایش بیش از 100 دلار به خاطر بحران جنگ علیه ایران بود که ذخیره‌سازی استراتژیک کشورها را بالا برد و دلالت‌ها و بورس‌بازها هم از آنجا که قیمت بالا می‌رفت، نفت را ذخیره کردند تا گران‌تر بفروشند. بعد هم به این رسیدند که نمی‌توانند به دلایل مختلف با ایران بجنگند و قیمت پایین آمد. این پایین آمدن قیمت همزمان با رکود بی‌سابقه غرب و کاهش مصرف و همچنین مصادف با فصل پاییز که معمولاً مصرف انرژی کمتر است بود، بنابراین ما شاهد این کاهش فاحش قیمت بودیم. نظر شما در این باره چیست؟

□ در مورد جهش اخیر قیمت نفت نظرات مختلفی وجود دارد که به بخشی از آن اشاره کردید. اگر بخواهم به صورت سیستماتیک به برخی از این نظرات اشاره کنم نخست نظریه اوج تولید یا Peak Oil است که از طرف بنیاد زمین‌شناسان ASPO مطرح شده است. تعداد بسیاری از زمین‌شناسان

شناخته شده جهان در این مجمع فعالیت داشته و مطالعات زیادی درباره ظرفیت‌های مخازن نفت و گاز دارند. گروهی از اینها به طور کلی معتقدند ما از دوران Peak Oil گذشته ایم و ظرفیت مخازن در سطح جهان رو به کاهش است و پس از اوج تولید به سوی افول می‌رود و برخی معتقدند این نقطه عطف در سال 2010 یا 2015 اتفاق می‌افتد. البته انتقادهایی به این نظریه وجود دارد، چرا که ما همواره نوعی Peak Oil داشته‌ایم. این موضوع مطلق نیست تا بتوان از زاویه فیزیکی در مورد آن نظر داد. Peak Oil تابع دو مؤلفه، یعنی سطح تکنولوژی و سطح قیمت‌هاست. هرچه تکنولوژی اکتشاف و تولید نفت و گاز تکامل کند اوج تولید نفت و گاز هم بهمان نسبت به آینده ماکول می‌شود و همچنین هرچه قیمت نفت بالاتر برود، براساس این موضوع که چه منابع جدیدی قابل بهره‌برداری باشند یا وارد بازار شوند، مخازن وسیع‌تری خواهیم داشت. در تاریخ این مسئله را همواره مشاهده کرده‌ایم و موضوع جدیدی نیست. می‌توان گفت این مطالعه انجام شده و از 100 سال پیش همیشه مطرح بود. که مخازن تا 20 یا 30 سال ریگرباتمام می‌رسند در حالیکه مصرف بطور سزسام اوری بالا رفته و ما باز هم همین حرف را می‌زنیم. از آنجا که دید زمین‌شناسان فیزیکی است، توجهی به تغییرات تاریخی ندارند و 50 سال پیش هم می‌توانستند همین حرف را بزنند. البته این به معنای آن نیست که حرف آنها بکل نادرست است. واقعیت این است که منابع طبیعی مانند نفت و گاز پایان‌پذیر بوده و رو به زوال می‌باشند. اما این رو به زوال رفتن را از پیش نمی‌توان دقیقاً زمان بندی کرد. من معتقدم با توجه به این که نفت و گاز در رقابت با ذغال سنگ و دیگر منابع فسیلی می‌باشند که چندین برابر منابع نفت و گازند هستند نمی‌توانیم روی اوج تولید نفت و یا تولید گاز حساب مشخصی کنیم و نظر دقیقی بدهیم.

■ پس چرا آمریکا در 1971 رسماً Peak Oil خود را اعلام کرد و از آن پس شاهد افزایش واردات نفت آمریکا هستیم؟

□ منظور من در سطح جهانی است. این به معنای آن نیست که در یک کشور یا منطقه Peak Oil ثابت نشده باشد، در حالی که در مورد آمریکا ثابت شده است، چرا که آمریکا منابع خودش را حدود 130 سال است استخراج می‌کند. از تمام امکانات تکنیکی استفاده کرده است. ما در سطح جهانی باید تمام منابع فسیلی را در نظر بگیریم بعلاوه منابعی که امروز از نظر فنی قابل تولید نیستند، اما شاید 20 سال دیگر قابل تولید باشند. برای نمونه منابعی در برزیل

تشخیص داده شده که چند هزار متر زیر دریا هستند، اما هنوز آنها را به گونه‌ای اقتصادی نمی‌توانند تولید کنند.

■ 90 درصد تکنولوژی صنعت نفت در دست امریکا است، بنابراین اگر امریکا Peak Oil خود را اعلام می‌کند آیا از بُعد تکنولوژیک، یک واقعیت غیرقابل تردید نیست؟

□ وقتی Peak Oil اعلام می‌شود روی قیمت اثر می‌گذارد و قیمت که بالا می‌رود منابع جدیدی وارد عرصه می‌شود. اگر قیمت در سطح جهانی بالا رود، ممکن است در امریکا هم Peak Oil اندکی عقب بیفتد، اما این امری نسبی است، درحالی‌که از نگاه نظریه Peak Oil اگر قیمت بالا رفت، دیگر نباید پایین بیاید، ولی این پایین آمدن قیمت نفت نشان می‌دهد مسائل دیگری هم وجود دارد.

■ اگر امکان دارد این مسائل را توضیح دهید؟

□ برخی بخصوص اقتصاد دانان نئوکلاسیک تئوری دیگری دارند. برغم آنها از آنجا که تقاضاکنندگان جدیدی وارد بازار شده اند (بویژه چین و هندوستان) و تقاضا بالا رفته و چون عرضه به اندازه کافی نیست، به همان نسبت قیمت هم بالا رفته است. اما می‌بینیم که با نزول شدید قیمت نفت این تئوری هم نمی‌تواند درست باشد و ابعاد دیگری در نظر بگیرد. بویژه اگر به تاریخ و سلسله مراتب رشد تقاضای نفت مراجعه کنیم در دهه 50 و 60 قرن گذشته رشد تقاضای اروپا و ژاپن به عنوان دو کشور تازه وارد در بازار جهانی بمراتب بیش از رشد تقاضای چین و هند بود. در دهه 50 و 60 رشد تقاضای اروپای غربی بیش از 12 درصد بود، یعنی به مدت 20 سال این رشد وجود داشت. حتی رشد تقاضای نفت ژاپن در دهه 60 سالانه بطور متوسط به 23 درصد رسید. در همان دوران تقاضای نفت در سطح جهانی هم بسیار بالا بود و سالانه به بیش از 7 درصد رسید. اگر به منحنی قیمت نفت نگاه کنیم می‌بینیم قیمت نفت در آن دوران نه تنها بالا نرفته، بلکه پایین هم آمده است، یعنی درست عکس آن نظری که نئوکلاسیک مدعا می‌شود پس افزایش تقاضا همیشه موجب بالارفتن قیمت نفت نبوده است. اگر آن دوران را با تقاضای چین و هندوستان در دهه جاری مقایسه کنیم، می‌بینیم که تقاضای این دو کشور حد اکثر 7 درصد در سال بوده است و در سطح جهانی هم تقاضای نفت در سطح بسیار پایین‌تر از آن زمان بوده و به 1 تا 1/5 درصد رسیده است. لذا می‌بینیم در حالیکه ضریب رشد پائین آمده قیمت نفت توانست جهش کن و به 150 دلار هم برسد. اگرچه «رشد تقاضا» نقش دارد، اما این رشد هم به تنهایی نمی‌تواند این جهش قیمت را تبیین کند، پس باید به دنبال دلایل دیگری رفت.

■ آیا تلفیق Peak Oil و روند افزایش تقاضا نمی‌تواند نظریه درستی تلقی شود و جهش قیمت را تبیین کند؟

□ اگر واقعاً ما در شرایط Peak Oil باشیم و تقاضای جدیدی هم به آن اضافه شود معلوم است که تلفیق این دو با هم می‌توانند تأثیر زیادی داشته باشند، ولی من چون Peak Oil را آن‌گونه که طرفداران آن طرح می‌کنند قبول ندارم، این توضیح را هم کافی نمی‌دانم..

■ بنابراین چه دلایل دیگری برای نوسانات قیمت وجود دارد؟

□ گروهی معتقدند بورس‌بازی نقش زیادی دارد. این نظریه برای توضیح نوسانات درست است. بورس‌بازی در نوسانات شدید نقش دارد، اما بورس‌بازها زمانی دست به اینکار می‌زنند که حدس آنها از یک واقعیت عینی در بازار مطرح باشد. آنها در حقیقت از تغییراتی که خارج از اراده آنهاست استفاده می‌کنند و یکبار برنده و بار دیگر بازنده از آب در می‌آیند. لذا باید ریشه‌های تغییرات را کهدر حوضه اقتصاد یا سیاست است را باید مد نظر قرار داد.

■ در بررسی فرانسیسکو بلانش (Francisco Blanch) از بانک مریل لینگ به استناد گزارش کنگره آمریکا مطرح شده که حدود 70 درصد بازار نفت را سوداگران و نه مصرف‌کنندگان تشکیل می‌دهند، از این رو برخی کارشناسان 20-30 دلار از قیمت را مربوط به بورس‌بازی می‌دانند و ارقام دیگری نیز ذکر شده است.

□ بله، امکان دارد به 70 درصد هم برسد. اما حدس این‌که چه میزان مربوط به بورس‌بازی است بسیار مشکل است و آن را میتوان در میانگت تعیین نمود. ممکن است 3 سال دیگر بتوانیم بگوییم چه میزان از این 150 دلار مربوط به بورس‌بازی بود، ولی اکنون نمی‌توانیم در اینباره اظهار نظر دقیق کنیم

■ در واقع اساس بحث شما این است که موارد ساختاری است که به افزایش قیمت‌ها جهت می‌دهد، آنگاه بورس‌بازها روی این عوامل سوار می‌شوند.

□ واقعیت این است که ما به سویی رو به زوای مخازن نفت در حرکت هستیم اما این پارامتر به تنهایی در شرایط کنونی نقش عمده‌ای در نوسانات و یا جهش قیمت نفت ندارد.

■ یعنی اصل پایان‌پذیری منابع فسیلی یک واقعیت است، اما همه واقعیت نیست؟

□ بله، اما هنوز به عصری که قیمت‌ها متکی به کمیابی واقعی نفت باشد نرسیده‌ایم. نظر نهایی من این است که تاکنون یک نظم امریکایی قیمت نفت داشته‌ایم که این نظم در حال فروپاشی است. علت این‌که جهش واقعی داشته‌ایم و بورس‌بازها روی حس اقتصادی خود تصمیم به بورس‌بازی نفت

گرفته‌اند، این است که آنها متوجه شدند این نظم قدیم در حال فروپاشی است.

■ ممکن است ابتدا نظم قدیم را توضیح دهید تا به نظم جدید برسیم؟

□ نظم قدیم شامل یک راهبرد کلی بود که براساس این راهبرد کلی سیاست‌های روز تعیین می‌شد. راهبرد کلی نظم قدیم این بود که ایلات متحده آمریکا تمام کوشش خود را بر این می‌گذاشت که همیشه وفور و مازاد تولید نفت در سطح جهان بخصوص برای تمامی مصرف‌کنندگان غرب با قیمت بسیار نازل وجود داشته باشد. این دو اصل - مازاد تولید و قیمت پایین نفت - جزء جدایی‌ناپذیر این راهبرد بود، چرا که آمریکا با این دو شرط می‌توانست از اهرم نفت در مقابل رقیبان عمده خود در جهان سرمایه‌داری استفاده کند. رقیبان عمده مانند اروپا و ژاپن نیز با این هدف آمریکا همسو بودند و برای آنها هم وفور و تولید و حمل نفت با قیمت نازل برای رشد اقتصادی و تخفیف بحرانهای اقتصادی آنها، بنیادی بود.

■ ژنرال شوارتسکف، فرمانده جنگ اول خلیج فارس می‌گفت برای «100 سال» «ثبات» «نفت ارزان» آمده‌ایم جنگیم.

□ البته ایشان قدری اغراق کرده‌اند و گوئی اینکه قدری هم فراموش کارند. زمانی که نخستین جهش قیمت نفت اتفاق افتاد و اوپک قیمت نفت را از 2 دلار به 10 دلار و سپس به 40 دلار برد، هنری کیسینجر سازمان (International Energy Agency) را پایه‌گذاری کرده به‌عنوان اهرم اقتصادی کل غرب و هم اهرم سلطه‌گری آمریکا در برابر رقیبانش که اینان نیز از زاویه منافع ملی خود مانند دوران قبل هژمونی آمریکا را قبول داشتند بدین ترتیب حتی حاضر بودند عهلاً بخشی از استقلال سیاسی خود را در اختیار آمریکا قرار دهند. به همین دلیل هم اروپا و هم ژاپن در همه جنگ‌های 20 ساله اخیر به رهبری آمریکا شرکت کردند. (در جنگ‌های یوگسلاوی، افغانستان و عراق، البته در این مورد به استثنای آلمان) آمریکا برای حفظ سلطه‌گری خود به دنبال پیاده‌کردن این دو شرط بود، از اینجا است که واژه امنیت انرژی مطرح می‌شود. در مورد امنیت آلومینیوم، مس و صادرات اتومبیل صحبتی نمی‌شود، ولی در جایی که یکی از کالاها به منبع و اهرم استراتژیک تبدیل می‌شود از امنیت انرژی صحبت می‌شود. از این رو باید خیلی دقیق در مورد تبدیل یک کالا به به کالایی امنیتی صحبت کرد، چرا که متأسفانه امروزه در هر کشوری از جمله ایران مسائل انرژی خود را تنها از دید امنیتی مطرح می‌کنند، درحالی‌که این در ارتباط با هژمونی آمریکا قابل فهم است.

■ آیا نقش حیاتی نفت این اهمیت را به آن داده است؟

□ هم بله و هم خیر. با توجه به این که کل سیستم مصرفی جهانی روی نفت، گاز و ذغال سنگ (هنوز بیش از یک سوم مصرف جهانی ذغال سنگ است) است، این حیاتی بودن، قانون طبیعت است.

■ برای آنها حیاتی بودن، یعنی تمدن ساز بودن.

□ در یک دوران تاریخی تمدن ساز بود، ولی با توجه به اثرات زیست محیطی اش در حال بسوی تخریب تمدن در حرکت است و جهان بدون نفت هم آینده دارد شاید حتی آینده بهتری.

■ امریکایی ها اعلام کرده اند که نفت برای آنها اولویت جهانی دارد، ولی موجودیت اسرائیل اولیوی استراتژیک دارد، یعنی حیاتی بودن مقوله ای بالاتر از استراتژیک بودن است.

□ حیاتی بودن هم مانند Peak Oil واژه ای تاریخی است و مشروعیت خود را نسبت به تغییر شرایط تکنولوژیک و تغییر سیستم مصرفی تغییر می دهد، برای نمونه اگر ما در سطح جهانی به دلایل اقلیمی اجباراً به سوی انرژی های نو برویم، یعنی اگر سهم انرژی های نو در امریکا، اروپا و ژاپن از حالت کنونی که 2 یا 3 درصد است به 20 درصد برسد و دورنگامی منابع جدیدی مطرح باشد که مطرح هم هست، دیگر صحبت از این که انرژی های پایان پذیر جنبه حیاتی دارند بی مفهوم است.

■ منظور از شرایط اقلیمی چیست؟

□ گاز کربنیک (CO₂)، یکی از مواد آلاینده که در اثر فعل و انفعالات شیمیائی در هنگام سوخت نفت، گاز و ذغال سنگ بوجود می آید به حدی می رسد که تأثیرات گلخانه ای آن بر زمین به تغییرات پیامد آور آب و هوا و شاید هم در صورت ادامه این وضع به فاجعه تبدیل گردد. بالا رفتن حرارت سطح زمین و بالا آمدن سطح دریا و اثرات خانمانسوز آن برای بیش از نیمی از ساکنان زمینی که مخصوص در جهان سوم در سواحل زندگی میکنند در این راستا قرار دارند. متخصصان معتقدند اگر گرمای متوسط زمین در این قرن از 1/5 درجه بالاتر رود، در آن صورت سطح دریاها بیش از یک متر ارتقا خواهد نمود. و اگر چنین شود نیمی از ساکنان جهان چاره های جزم هاجرت ندارند. افزون بر این خطرات توفان ها به مراتب شدتشان بیشتر می شود و تغییرات جوی موجب می شود که فاجعه بشری با ابعاد غیرقابل تصور رخ دهد. در این صورت اگر در سطح جهانی جهش تکنولوژیکی رخ دهد و مابسوی کنار گیری از انرژی های فسیلی سیر کنیم، آن گاه هیچ نوع انرژی فسیلی و انرژی های تجدید پذیر که در هر صورت به ذاته خاصیت حیاتی نخواهند داشت، از این رو حیاتی بودن مسئله ای

تاریخی است و بستگی به شرایط دارد. این مرزبندی می‌تواند پیش از Peak Oil واقعی به وجود بیاید. در حقیقت ما دو نوع Peak داریم، یکی Peak Oil و دیگری Peak ظرفیت جذب گازکربنیک در اتمسفر زمین داریم. بعضی از اقلیم‌شناسان معتقدند ما از نوع دوم گذشته‌ایم و به‌سویی می‌رویم که حداکثر می‌توان رشد آن را ضعیف کرد. ما در حقیقت بیشتر با Peak ظرفیت اقلیمی مشکل داریم تا Peak نفت.

هدف امریکا همواره تأمین دو شرط وفور و مازاد تولید نفت در سطح قیمت‌های پایین بود و در این راستا رفتار سیاست‌ها در سطح جهان به شرایط روزبستگی داشت. برای نمونه زمانی می‌خواست جلوی ملی‌کردن صنعت نفت در ایران را بگیرد، از این رو به فکر افتاد که استراتژی درازمدت برای جلوگیری از چنین "مزاحمتهائی" در نظر بگیرد. از 1980 و پس از انقلاب اسلامی در جنگ ایران و عراق کوشش کرد که از ندامت‌کاری‌ها در منطقه (بویژه از سوی صدام حسین) استفاده کرده و وضعیت را به‌گونه دلخواه خود فرم دهد. که تشویق و تحریک به ادامه جنگ ایران و عراق در این راستا قابل تبیین است. سپس از 1985 اقدامات جدی برای شکستن قیمت نفت اوپک رخ داد که نتیجه بخش هم بودند. در حمله عراق به کویت هم حتی در یکسالونیم جنگ که 20 درصد از تولیدات اوپک از بازار حذف شد. (7 درصد از تولیدات فسیلی و جهانی نفت) در این دوران قیمت نفت نه تنها افزایش نیافت بلکه شاهد کاهش آن هم بودیم. بسیاری در این دوران روی قیمت نفت بورس بازی کرده بودند، چرا که متوجه نبودند امریکا برای شروع چنین جنگی از منظر تأمین عرضه مناسب نفت در بازار اقداماتی هم کرده است. اگر به آمار تولید نفت نگاه کنیم شاهدیم که در همین مدت عربستان سعودی و امارات تولید خود را بیش از 50 درصد بالا می‌برند و در بازار جهانی هیچ‌کس متوجه این مسئله نمی‌شود. وفور نفت مانند سابق هست و قیمت نه‌تنها بالا نمی‌رود، بلکه کاهش هم پیدا میکند. در تمام شرایطی که خطر کاهش عرضه نفت بود که در نتیجه قیمت نفت می‌توانیت بالا رود ایالات متحده تمام کوشش خود را در خدمت بالا بردن عرضه قرار میداد که در بازار جهانی همواره مازاد تولید وجود داشته باشد. تولیدکنندگانی که در فرم دادن به نظم مورد نظر امریکا در بازار جهانی نفت موثر بودند عمدتاً عربستان، امارات و تا حدی کویت هستند. نقش اینها این بود که به اندازه کافی در بازار نفت وارد کنند تا نظم قیمت سطح پائین و وفور به هم نخورد. البته چنین تاثیر گذاریها در ملع عام انجام نمی‌گرفت. اما کسانی که مانند

جان پرکینز (John Perkins)..... دست اندر کار بودن، بعدها در کتاب معروف خود "اعترافات مرد اقتصاد کش. در سفر برای خدمت به مافیای اقتصادی" از این نوع روابط پشت پرده جهانیان را با اطلاع کرد. بدین منوال سیاست ایالات متحده بر توافق متجانبه با عربستان سعودی اتکائ داشت که طبق آن ایالات متحده از رژیم سعودی از هر نضر حمایت کند و عربستان هم در مقابل هم در حفظ نقش دلار کمک کند یعنی هیچگاه به سوی دیگر ارزشها نرود و هم در حفظ نظم بازا نفت دخواه آمریکاز هیچ کوششی دریغ نکند تا قیمت نفت در سطح قابلقبول برای غرب باقی بماند.

این نظم قدیمی است که روی راهبرد امریکا حرکت می‌کرد و کوشش می‌کرد میان تولیدکنندگان رقابت به وجود آورد. این تولیدکنندگان هم در درون اوپک بودند و هم در سطح جهانی، ما غیر از اوپک تولیدکنندگان نفتی دیگری داریم که در اوپک نیستند، همچنین تولیدکنندگان ذغالسنگ و انرژی اتمی هم داریم. کوشش امریکا این بود که اگر در درون اوپک به اندازه کافی موفق نشد، رقابت را در سطح جهانی میان تمامی عرضه‌کنندگان به وجود بیاورد. مهمترین شرط حفظ این نظم دو مسئله بوده؛ نخست رقابت میان تولیدکنندگان حداکثر باشد، ولی رقابت میان مصرفکنندگان حداقل باشد. سیستم مصرفکنندگان زیر نظر امریکا باشد و هرکس هم به صورت مصرفکننده، تازه وارد می‌شود روش و قوانین بازی نظام امریکایی را رعایت کند و زیر نظر امریکا این کار انجام بگیرد. این سیستم تا یکی دو سال پیش کاربرد داشت، ولی با ورود چین و هندوستان این سیستم دیگر کاربرد خود را از دست داده، چرا که چین و هندوستان به‌عنوان دو قدرت اقتصادی نو در سطح جهان با نیازهای بسیار زیاد فسیلی و تبیین راهبردهای به‌وجود آوردن عرضه کافی نفت و ذغالسنگ بازی خود را شروع کردند و از آنجا که منافع ملی خودشان مطرح بود و این منافع با منافع غرب همسو نبود، تقاضاهای مربوط به خود را خودشان تدارک دیدند و به کشورهای تولیدکننده امتیازات بیشتری از غرب دادند. تازه‌واردان برای کسب موقعیت در فضای حضور رقیبانی چون ایالات متحده و کل غرب ناچار به دادن امتیازات بیشتر هستند. از آنجا که آنها مصرفکنندگان جدی بودند در افریقا و امریکای لاتین قراردادهای جالبی پیشنهاد کردند و حاضر شدند در ساختار اقتصادی و اجتماعی آن کشورها – که ربطی هم به نفت نداشت – سرمایه‌گذاری کنند و حتی در کشاورزی هم این کار را انجام دادند. این پاقدامات چین

و هند موجب شد همه احساس کنند با شرایط جدیدی روبه‌رو هستند و شرایط قدیم دیگر کارساز نیست. بورس‌بازها هم فهمیدند ورود چین و هندوستان به بازار، نفت و انهم تحت شرایط نوین دوران نظام قیمت نفت آمریکائی را به پایان رسانیده است. البته به غیر از مسئله چین و هندوستان این واقعیت که کشورهایی مانند آلمان به دنبال انرژی‌های نو هستند هم اهمیت دارد و بورس‌بازها روی آن تکیه می‌کنند و قیمت نفت را به همین دلیل در نوسان می‌دانند. باور من این است که نظم امریکایی قیمت نفت در بحرانی است که دیگر امکان بازگشت به وضعیت اولیه وجود ندارد.

■ شما اشاره کردید تقاضای اروپا و ژاپن در دهه 60 به مراتب کمیّت و رشدی بیش از حال حاضر داشته، ولی تأثیری روی قیمت نفت نداشته، اما با این تئوری که اشاره کردید این پرسش پیش می‌آید که چگونه وقتی شوک سوم - که از 2004 به بعد رخ داده و ویژگی آن این است که با افزایش قیمت نفت رشد اقتصادی در جهان کاهش نیافته و تأثیر منفی در تقاضا نداشته است، به عبارتی اقتصاد جهان خود را با قیمت‌های بالا تطبیق داده است. در شوک‌های دیگر در دوره کوتاه‌مدتی افزایش قیمت داشتیم و سپس کاهش قیمت ایجاد می‌شد، درحالی‌که روند افزایش قیمت در طول این سه سال به‌طور دائم فزاینده بوده. حال اگر این نظم به هم ریخته، چرا در دهه 60 که تقاضا هم بالا بود، نظم به هم نخورد. این تفاوت چگونه قابل تبیین است؟ ازسویی هم از 2004 به بعد تولید اوپک بیش از مصرف بوده، این پدیده را هم اگر ممکن است توضیح دهید؟

□ من تضادی با توضیح خودم نمی‌بینم. در دهه 50 و 60 رشد اقتصادی در اروپا و ژاپن بسیار قوی و میان 5 تا 10 درصد در سال بود. در اروپا حدود 5 درصد و در ژاپن هم حدود 10 درصد بود، ولی تا جایی که وفور نفت وجود داشت و قیمت نفت پایین یعنی تا زمانی که نظام آمریکائی قیمت نفت مسلط بود همیشه بدنبال سیر صعودی قیمت سیر نزولی هم در فاصله کم و بیش کوتاه همراه بود. در حال حاضر وضع عرضه و تقاضا در بازار شبیه آن دوره است یعنی تقاضا زیاد تر شده و در عین حال عرضه هم زیاد تر شده و همواره مازاد عرضه در بازار وجود دارد: از یکطرف. رشد اقتصادی در کشورهای غربی پس از محدود شدن ظرفیتهای رشد، حداکثر به یک تا دو درصد رسیده و شاید برخی اوقات به صفر یا پائین از صفر هم برسد و لذا این مسئله موجب شده که تقاضا در مناطقی برای نفت پایین بیاید، ولی ازسویی تقاضای جهانی منفی نیست، بلکه بالاتر از صفر هم بوده است، چرا که تقاضا در کشورهای نوصنعتی (New Industrial Country) در حال رشد است و افزون بر چین و هندوستان، برزیل، مکزیک، کشورهای اوپک و افریقایی

جنوبی هم تقاضای زیادی دارند، در نتیجه در حال حاضر هم آن توازنی که میان وفور عرضه و تقاضای نفت وجود داشت همچنان وجود دارد، اما عامل جدید این است که رقابت در طرف عرضه نفت جای خود را با رقابت در طرف تقاضا عوض کرده است. ع. درحالیکه چین و هندوستان در رقابت جدی با نظام نفتی ایالات متحده قرار دارند اوپک در موقعیت ناب تاریخی قرار گرفته است که تا حد زیادی میتواند قیمت نفت را دیکته کند، کاری که این سازمان به ندرت موفق به آن بوده است.

■ در شوک اول نفتی و در رابطه با کاهش قیمت‌ها نظریه‌ای وجود دارد که غرب خواهان این شوک بوده. در قیمت‌های پایینی که به‌طور مستمر وجود داشته انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری و افزایش تولید نیست، یعنی شما زمانی می‌توانید برای سرمایه‌گذار شوک ایجاد کنید که قیمت‌ها رو به بالا باشد، بنابراین این مسئله هم مطرح است که غرب در مقاطعی از زمان، خواهان افزایش قیمت است، مخصوصاً که آمریکا نقش دوگانه دارد؛ هم مصرف‌کننده و هم تولیدکننده است و از هر دو وجه به قضایا می‌نگرد، از این‌رو نمی‌توانیم بگوییم کاهش مستمر قیمت نفت پدیده‌ای بوده که آنها به آن تمایل داشتند. کشورهایی مانند عربستان از نظر اقتصادی نمی‌توانستند این وضعیت را تحمل کنند که در قیمت‌های پایین سرمایه‌گذاری اضافی کنند. اساساً بحثی که در رابطه با شوک 2004 مطرح شد این بود که چون قیمت‌ها برای طولانی‌مدت پایین بود، انگیزه‌ای برای ایجاد مازاد ظرفیت وجود نداشت، بنابراین از نظر ساختاری قیمت باید افزایش می‌یافت تا سرمایه‌گذاری را توجیه کند. نظر شما چیست؟

□ من این نظریه را می‌پذیرم و آن را هم در تضاد با نظام امریکایی قیمت نفت (قیمت حد امکان پایین و وفور بالا) نمی‌بینم. این فرضیه سبب شد که در درون اوپک کریدوری برای قیمت نفت (میان 22 تا 28 دلار) تعیین گردد که هم هنوز امکان رانت هم برای کشورهای تولیدکننده ایجاد کند و ازسویی امکان سرمایه‌گذاری در تولید نفت را مهیا سازد. این هم با توافق آمریکا صورت گرفت و در حقیقت این توافقی است جزء نظام امریکایی قیمت نفت، ولی جهش بالاتر از این کریدر ربطی به آن ندارد.

البته عده ای تبیین‌های دیگری هم دارند و می‌گویند برای این‌که خود غرب به‌سوی انرژی‌های جدید برود و از منابع خودش استفاده کند، از بالارفتن قیمت حمایت می‌کند تا در بخش انرژی‌های جدید سرمایه‌گذاری کند. اگر چنین باشد همه از جمله اوپک و تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان باید از این راهبرد استقبال کنند، ولی متأسفانه معتقدم آمریکا و غرب هنوز به چنین نتیجه‌گیری نرسیده‌اند، چون راهبرد آمریکا همواره بر این بوده که تا حد امکان، قیمت نفت را به‌دلیل حفظ اهرم هژمونی خود در مقابل رقبا حفظ

کند. اگر این راهبرد تغییر کند، امریکا این اهرم را به کل از دست می‌دهد. امریکا اگر داوطلبانه یا به اجبار از قیمت سطح بالای نفت دفاع کند بدین معنی است که از سلطه‌گری را کنار گذاشته است، زیرا در این صورت دلیلی برای اروپا و ژاپن باقی نمی‌ماند که همواره زیر چتر باصتلاح امنیتی امریکا بمانند. یعنی خود امریکا داوطلبانه از مهمترین اهرم سلطه‌گری خود صرف‌نظر کرده است. اما تا بحال کوشش نئوکان‌ها این بود که این اهرم را تا جایی که ممکن است در دست داشته باشند و هدف آن‌ها این بود که از تمامی امکانات موجود در منطقه سوءاستفاده کنند و از جنگ در عراق و افغانستان استفاده برده و حتی جنگ علیه ایران را مطرح کردند، چرا که مطمئن بودند با ایجاد شرایط جنگ علیه ایران، این مسئله ادامه خواهد یافت.

ولی شاهدیم که این راه از دید بخشی از سرمایه‌داری غرب هم مورد سؤال قرار گرفت. حمایت از اوباما در اروپا و امریکا به این دلیل بود که این استراتژی راهبردی امریکایی شکست خورد و حالا باید به دنبال استراتژی‌های جدید رفت. من فکر می‌کنم پیش از آن‌که مسئله اوباما مطرح شود واقعیت بازار و ورود چین و هندوستان بود که بازار را به بورس بازی روی قیمت نفت کشاند و قیمت را بالا برد. حال این‌که تا چه حد اوباما به این واقعیت برسد که این اهرم به درد نمی‌خورد و بیشتر ضرری است برای سرمایه‌داری جهانی تا منافع، هنوز این را نمی‌دانیم.

■ گامی که امریکا به سوی انرژی‌های جدید برداشت و به سوی اتانول رفت که از گیاهان و ذرت در تولید سوخت استفاده کند، قیمت محصول ذرت چندین برابر شد و مشکل جدید زیست‌محیطی ایجاد کرد. حتی کاسترو مقاله‌ای نوشت که ذرت‌ها (خوراک ما) در باک ماشین‌های اروپایی می‌رود، اما سود شیرینی که از نفت می‌برند، تا سال‌ها قابل مقایسه با هیچ‌چیز دیگری نیست.

□ کاملاً صحیح است، این مسئله‌ای است که باید به آن افزود. اگر حساب ساده‌ای هم بکنیم متوجه می‌شویم که به غیر از اهرم هژمونی، ایالات متحده از پایین‌بودن قیمت نفت تا چه اندازه از نظر تقسیم درآمد رانت در سطح جهانی به نفع خود استفاده کرده است. طبق گزارش یکی از کمیسیون‌های سنای امریکا، مخارج امنیتی انرژی و نفتی برای امریکا در سال، 138 میلیارد دلار بوده. حال اگر توجه کنیم که قیمت نفت در همان حالت کریدوری 25 دلار باقی می‌ماند و اگر قیمت کمیابی نفت - چنانچه همه‌چیز آزاد باشد و دست‌های سیاسی از بازار نفت بیرون بود - دستکم به 100 دلار برسد، مابه‌التفاوت قیمت 75 دلار برای هر

بشکه خواهد بود. اگر این قیمت را با میانگین مصرف ضرب کنیم به این نتیجه میرسیم که به طور متوسط با مصرف سال 2003 افزون بر 900 میلیارد دلار در سال به نفع مصرفکنندگان غرب و سایرین بوده است. در حقیقت 138 میلیارد دلار خرج ناچیزی است از درآمد نامرئی که از این راه درمی‌آوردند. من معتقدم همان‌گونه که کشورهای اوپک کشورهای رانتي هستند، امریکا هم بخصوص با استفاده از بخش بزرگی از رانت نفت، کشوری رانتي است. به همین دلیل امریکا از نظر اقتصادی همان مشکلات را در سطح دیگری پیدا کرده است. امریکا هم به دلیل کسب سرمایه‌های بی‌حد و کلان که از راه نفت و نقش دلار به عنوان تنها ارز جهانی به دست می‌آورد در بحرانی اقتصادی است و سرمایه‌گذاری‌های درونی امریکا از راه کاربرد اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه از راه غارت دنیا انجام می‌شود، همان‌گونه که کشورهای نفتی از راه غارت منابع طبیعی به دست می‌آورند و این درآمدی با آورده است.

از این رو امریکا هم از بیمارترین اقتصادهای جهانی است که به دلیل جذب سرمایه‌های جهانی از راه نفت و دلار در حدود بیش از 2000 میلیارد دلار در سال اقتصاد ایالات متحده به اقتصادی بیمار و آمریکاییها به مردمی تبدیل شده اند که بیش از توان و ظرفیت اقتصادی خود مصرف میکنند. یعنی در حقیقت هم امریکا و هم کشورهای اوپک باید بمنظور درمان در کنار یکدیگر به بیمارستان مراجعه کنند.

■ شدت انرژی در غرب بهبود یافته، از این رو غرب ظرفیت تحمل قیمت بالاتر را نسبت به کشورهای در حال توسعه دارد. پس کشورهایی که خودشان درآمد سرانه بالایی ندارند، انگیزه‌ای هم در رابطه با این که قیمت‌های نفت بالا بروند ندارند و پایین بودن قیمت‌های نفت به نفع آنهاست. بنابراین اگر بپذیریم نظریه شما در این بازی درست بوده، اینها باید همگام بازی حرکت کنند چون نفع آنها در این است و اگر بخواهند قیمت‌های بالای نفت را تحمل کنند اقتصاد آنها صدمه بیشتری می‌بیند تا اقتصادهای غربی. پس چگونه این معادله را می‌توانند به هم بزنند؟

□ این پرسش بسیار مهم و قابل توجهی است. راهبرد چین و هند، راهبردی متضاد است. از یک سو اینها نیاز به تأمین انرژی در 10 یا 20 سال آینده دارند و باید روی آن سرمایه‌گذاری کنند تا جریان انرژی به هم نخورد و مطمئن باشند انرژی به اندازه کافی برای اقتصاد آنها وجود دارد. از سوی دیگر هر چه قیمت انرژی بالاتر رود، از نظر اقتصادی به زیان چین و هند است. من فکر می‌کنم این سیاستی متضاد است. اولاً این تضاد می‌تواند این‌گونه حل شود که واردات منابع فسیلی به چین و هند در این دوران

مشخص، تا زمانی که این دو کشور هنوز نمی‌توانند از منابع خورشیدی استفاده کنند به واردات حیاتی تبدیل می‌شود. در آنجا مسئله اصلی پذیرش واردات حیاتی است و این که قیمت در چه حالتی باشد فرعی می‌شود، یعنی چین و هندوستان به این نتیجه رسیده اند که واردات نفت و گاز با هر قیمتی تامین شود و لذا قیمت جنبه فرعی پیدامی کند و نفس واردات عمده می‌شود. البته چین و هند هم تمایل دارند که قیمت پایین بیاید، ولی چون اولی راهبردی است، کاری به این که قیمت بالا رفته ندارند.

دومین دلیلی که در مورد چین میتوان عنوان کرد این است که برای این کشور چنین مشکلی وجود ندارد زیرا چین در بیلان تجارت خارجی خور بمقدار کلان 500 میلیاردی دلار اضافی دارد و حتی تمایل دارد این مازاد دلار خود را هر چه بیشتر با واردات نفت و گاز عوض کند. زیرا اگر نرخ دلار پایین بیاید چین ضرر خواهد کرد، بنابراین برای چین بسیار جالبتر است که نفت وارد کند. هندوستان هم کوشش می‌کند نوعی تعادل به وجود آورد. نخست منابع ذغالسنگ خود را گسترش دهد و در ضمن به دنبال گسترش استفاده از منابع تجدیدپذیر باشد و سوم این که گروهی هم در راه گسترش انرژی‌های اتمی افتاده‌اند. در آنجا هم کوشش می‌کنند که سهم انرژی اتمی را بالا بیاورند. امریکا هم با قراردادهایی که با هندوستان بسته کوشش می‌کند بهترین لقمه را از غذای جدیدی که از راه هندوستان و چین برایش به وجود آمده به چنگ آورد.

■ در انگلستان و فرانسه هم روند اتمی شدن بیشتر شده است.

□ بله، ولی می‌توان گفت در هیچ‌یک از کشورهای صنعتی غرب به جز دریک مورد و آنهم در کسور فنلاند نیروگاه هسته ای جدیدی وارد نشده است. البته صنایع هسته ای برای صادرات در این کشورها وجود دارند که از طریق صادرات جبران تقاضای داخلی ممکن شود، ولی در خود کشورها بویژه در اروپای غربی - البته به جز فرانسه - به دلیل مخالفت وسیع نهادهای مدنی و مردم این کار صورت نمی‌گیرد. در همین چند روز اخیر مخالفان انرژی اتمی در آلمان تلاش کردند با زتظاهرات چندین هزار نفری با دفن زباله های هسته ای در یک معدن کالیوم نزدیک شهر هامبورگ مخالفت خود را ابرازکنند.

■ ولی در انگلستان و فرانسه نیروگاه‌های اتمی را افزایش می‌دهند؟

□ خیر، تا آنجا که من می‌دانم نیروگاه جدیدی در دست احداث نیست. شاید روی برنامه‌گذاری‌های سابق باشد، ولی تصمیم‌گیری جدیدی نیست. اگر 5 نیروگاه هم اضافه کنند،

گروهی از خط خارج می‌شوند. این نیروگاه‌های جدید بیشتر جنبه جایگزین دارد.

■ چرا امریکا به سوی اتمی شدن نمی‌رود؟

□ زیرا در امریکا هم به این نتیجه رسیده‌اند که خارج نیروگاه‌های اتمی به مراتب بیش از دیگر جایگزین‌هاست. و ریسک ایمنی آن بجای خود. در حال حاضر تا آنجا که من می‌دانم حتی متخصصان نیروگاه‌های اتمی وجود ندارند یا کم شده‌اند. ■ فکر نمی‌کنید جنبه امنیتی نیز داشته باشد؟

□ اگر مقصودتان امنیت در مقابل خطرات جانی و زیست محیطی باشد بله در ایالات متحده هم انرژی هسته‌ای مخالفان زیادی دارد. ممکن است فراموش شده باشد، اما انفجار نزدیک به انفجار فاجعه آور نیروگاه هسته‌ای هاریس بورگ در اوایل ده هفتاد قرن پیش قبل از انفجار فاجعه آور چرنوبیل اتفاق افتاد.

■ هزینه پدافندهای نیروگاه‌های اتمی در امریکا بسیار زیاد شده است، بویژه پس از 11 سپتامبر این هراس وجود دارد که هواپیماهایی خود را به نیروگاه‌ها بزنند.

□ بله، این مسئله هم وجود دارد. در کنار موضوع تروریسم در جایی که مسئله امنیت برای مردم بسیار مهم است و مردم نقش دارند و دولت‌ها نمی‌توانند هر کاری که می‌خواهند با مردم بکنند خارج انرژی اتمی بالا می‌رود. در کشورهایی که مردم در درجه دوم اهمیت، سیاست و حکومت در درجه اول قرار دارند به مسئله امنیت و حفظ جان مردم کمتر توجه می‌شود و این گروه از حکومت‌ها در دنیا از تقاضاکنندگان جدی نیروگاه‌های اتمی هستند.

■ در سال 1997 در امریکا نئوکان‌ها به نظریه پروژه قرن نوین امریکایی (PNAC) رسیدند و همان زمان تصمیم گرفته شد که عراق را تصرف کنند. علت اصلی آن هم دستیابی به منابع انرژی بود. اواخر دوران کلینتون هم رکودی بود که اعلام نشد و به این نتیجه رسیده بودند که 6 هزار میلیارد دلار لازم است تا به سیستم اقتصادی امریکا تزریق کنند و از رکود خارج شوند. این موضوع با تحولات یک ایالت و یک کشور و چند کشور قابل تأمین نبود. پس تصمیم گرفتند به صورت قاره‌ای انجام شود، از اینرو محافظه‌کاران جدید جنگ را به راه انداختند و پس از سه ساعت از واقعه 11 سپتامبر، خطمی مصوب محافظه‌کاران جدید در سال 1997 یعنی همان (PNAC) روی احساسات جریحه‌دار شده مردم امریکا و جهان سوار شد. همزمان با حمله به افغانستان، ناوگان‌های امریکا در خلیج فارس سه برابر شدند که ربطی به تروریسم نداشت. با دو دروغ بزرگ جنگ عراق هم آغاز شد. اگر روند امریکا - به‌عنوان ابرقدرتی که بودجه نظامی اش 700 میلیارد دلار در سال است و اگر همه کشورها جمع شوند به اندازه آن نمی‌شود - به سوی نظامی - امنیتی برود همه چیز دنیا را در این چند سال نظامی - امنیتی می‌کند، بویژه که اشاره کردید افزون بر عراق و افغانستان، قصد داشتند ایران را هم بگیرند تا مشکل انرژی آنها حل شود، ولی نتوانستند و به خاطر تفاوت‌های عراق، افغانستان با

ایران و همچنین مقاومت در لبنان شکست خوردند. در مجموع کنفرانس دوحه شکل گرفت و ایران را وارد مذاکره کردند و متوجه شدند اگر اولویت اول، اولویت عرضه نفت در خلیج فارس است، ایران در این 30 سال امن‌ترین کشور برای عرضه نفت در خلیج فارس بوده است، یعنی غرب به این نتیجه رسید که ایران نمی‌خواهد نفت را قطع کند و نمی‌خواهد هم کاری کند تا آنها قطع کنند. در این مدت بحران جنگ، کشورهای دنیا ذخیره استراتژیک خود را از 90 روز به 140 روز رساندند و باوجود این‌که شاهد بودیم عرضه زیاد و بیش از مصرف واقعی است، معلوم نبود این مازاد عرضه کجا می‌رود. ازسویی هم بورس‌بازها ذخیره می‌کردند تا گران‌تر بفروشند. وقتی متوجه شدند که از راه نظامی نمی‌توانند به کار خود برسند و دموکرات‌ها هم خواستند قیمت نفت پایین بیاید، لازم شد ذخیره‌سازی استراتژیک و ذخیره‌سازی دلالت‌ها به بازار آمده و ناگهان قیمت نفت پایین بیاید.

□ من فکر می‌کنم در پایین‌آمدن قیمت نفت، تحلیلی که بورس‌بازها از عرضه و تقاضا می‌کنند درست است و عواملی که گفته شد را هم منطقی می‌دانم. ابتدا حدس زده می‌شد علیه ایران جنگ شود و ظرفیت‌های مخازن امنیتی بالا رفت که قطعاً در بالابردن قیمت نفت تأثیرگذار بود. اما این مسائل همگی زودگذرند. در این سال و آن سال مسائلی پیش می‌آید که نوسان در قیمت نفت بوجود می‌آید. لذا این نوع مسائل زود گذر را باید از تغییرات ساختاری جدا کرد. بحثی که مطرح شد در ارتباط با این‌که چه عوامل دیگری در تغییرات قیمت نفت در مقطع تأثیرگذارند درست است، ولی من بر این باورم که باوجود این فاکتورها جهش اخیر قیمت نفت جهشی ساختاری است. و تحریکات نئو کنها و جنگ‌تراشی آنها هم نمی‌بود باز این جهش اتفاق می‌افتاد و برعکس اگر تغییرات ساختاری به وجود نمی‌آمد، این فاکتورهایی که شما مطرح کردید عمده می‌شدند و نوسانات را توضیح می‌دادند. در این رابطه من به مسئله‌ای اشاره می‌کنم که مربوط به منافع متفاوت در امریکا میان سرمایه‌گذاران مختلف و ذی‌نفوذ می‌شود. منافع مجتمع صنعتی و نظامی امریکا، منافع ویژه بوده و در سیستم حکومتی بسیار بانفوذ است. منافع این گروه با منافع کل جناح‌های سرمایه‌داری همیشه همسو نیست. این جمع کوشش می‌کند که در سطح جهانی، جنگ سرد وجود داشته باشد (و حتی جنگ گرم) زیرا هر چه تضاد بیشتر در جهان باشد هر چه خشونت، جنگ و بعلبشو بیشتر باشد صنایع نظامی امریکا بیشتر بهره می‌برد.

ه آن MIC (Military Industrial Complete) می‌گویند.

□ بله مقصود منافع MIC است که با منافع سرمایه‌داری یکسان نیست. در دوران جنگ سرد به هم نزدیک بود و منافع همسان داشتند، ولی در کل منافع MIC و اصولاً سرمایه‌داری نیز منفعت گسترش سرمایه داری نیست بلکه حتی جلو آنرا نیز

میگیرد. مثال ژاپن ویا تا حدی هم آلمان در تائید حرف من میباشد. هدف سرمایه‌داری این است که ارزش‌اضافی را زیاد کند و امکاناتی به‌وجود بیاید که ارزش‌اضافی در خدمت به‌کاربردن کار و توسعه باشد تا باز هم ارزش‌اضافی آن افزوده شود، درحالی‌که شاهدیم MIC ریشه به‌وجود آمدن ارزش‌اضافی را نابود می‌کند و سرمایه‌انسانی که برای تغییر در امریکا نیاز است را در جهت تخریبی بکار می‌باندازد. MIC تا به حال تعدیل نکرده و داوطلبانه هم تعدیل نخواهد کرد. تلاش MIC و طرفداران آن ازقبیل چنی رامسفلد مکین و دیگران در این راستا بوده و هست که این سیاست خشم‌آمیز را ادامه دهند. این سیاست در اسرائیل هم به نحوی این کشور را به نظامیگری و مخالفت هرگونه صلحی کشانده است.

■ گفته می‌شود کندي هم قرباني تقويت صنايع داخلي (Domestic Industries) شد و در برابر MIC بود. کلینتون هم آن را دنبال کرد و اوباما هم تکیه بیشتری روی بورژوازی دارد.

□ بله، مهمترین شرط موفقیت اوباما در آن خواهد بود که وی در منزواکردن MIC و حامیان آن در دولت به مرور در خود امریکا و در سطح جهان موفق شود و ایدئولوژی محافظه‌کاران جدید و نئولیبرالیسم را که در خدمت آنها عمل میکند از حوضه سیاسی بیرون کند که البته لازمه این راه اینست که ترور اوباما به کاری ناممکن تبدیل شود. همچنین اوباما با کاریزمای خود بتواند جنبشی را در ایالات‌متحده و در سطح جهان به‌وجود آورد و بتواند بدنه جامعه امریکا شامل کارگران، جنبش‌های اجتماعی و سرمایه‌داران ضد MIC را با خود همسو کند و راهبردی انسان‌مدارانه را در نظر بگیرد و بتواند برای این راهبرد جدید و فرم بزرگ سیستم هیولائی ایالات‌متحده، امریکائی‌ها را به جنبش اندازد. اگر اوباما به چنین کاری دست زند تغییر هم ممکن خواهد شد. که چنین دور نمائی البته خدمت به بشریت خواهد بود.

در اینجا احتمالاً سئوالی از قلم فتاده است، زیرا جواب در زمینه دیگری است. لطفا مطرح نماید.

منیت نفت تنها برای اروپا، ژاپن و امریکا مطرح نیست، بلکه اگرچنین امنیتی در سطح جهانی نقش داشته باشد

باید برای چین و هندوستان هم باشد، یعنی این دو کشور هم باید برای دفاع از منافع درازمدت خود در مناطق استراتژیک پایگاه نظامی احداث کنند و مسئله نفت را نه از راه بازار و اقدامات اقتصادی، بلکه از راهکارهای نظامی و پایگاه‌های گوناگونی که در منطقه خاورمیانه و آسیا برقرار می‌کنند حل نمایند، یعنی نوعی رقابت تسلیحاتی نظامی میان آمریکا و غرب و هندوستان و شرق به وجود می‌آید، با این خطر که ممکن است برای دفاع از سهم خود جنگی میان چین و هند از یکسو و غرب به سردمداری آمریکا ازسوی دیگر انجام بگیرد. در این روند مخارج امنیتی به قدری بالا می‌رود که از سطح عقلایی خود خارج می‌شود. با توجه به چنین دور نمایی نیتوان تصور کرد که کشورها ریسک چنین راهی را آگاهانه تقبل کنند. به همین دلیل هم چین و هندوستان در حال ساخت پایگاه‌های نوع دیگری در جهان هستند، اما نه از راه نظامی، بلکه از راه روابط اجتماعی، ساختن راه‌ها، ایجاد دانشگاه‌ها و کمک به توسعه. در نتیجه غرب هم دیگر برای نفت، به دنبال جنگ نخواهد رفت و این موضوع اهمیت خود را از دست می‌دهد. این روابط جهانی کم‌کم نقش آمریکا و WTO را تغییر می‌دهد و به دنبال آن روابط جهانی از حالت تک‌بعدي به روابط چند بعدي تبدیل می‌شود و امکان این‌که دلار هم نقش خود را به‌عنوان تنها ارز جهانی از دست بدهد وجود دارد. شاید خود سرمایه‌داران آمریکا هم این حقیقت را دریابند که از راه چند بعدي شدن روابط جهانی و کثرت پول بین المللی منافع درازمدت سرمایه‌داری آمریکا بهتر تأمین می‌شود و به همین دلیل هم از اصلاحات ساختاری در آمریکا پشتیبانی کنند.

■ آمریکا به اوج میلیتاریسم خود رسید و از نظر نظامی‌گری کوتاهی نکرد، ولی در جریان مبارزه علیه اشغال، تکنیک‌های جدیدی به وجود آمده که در گزارش بیکر- هیلتون به آن توجه شده و آن این‌که ستیزه‌گران به تکنولوژی نظامی مانند بمب‌های کنار جاده دست یافته‌اند که تانک‌های آمریکا را نابود می‌کند و امنیت رفت‌وآمد را میان پادگان‌ها سلب کرده، پس یا آمریکا باید تانک‌های جدید وارد کند که سه‌سال طول می‌کشد یا اشغال را به پایان برساند. آنها در اوج میلیتاریستی خود به چنین نتیجه‌ای رسیدند. آمریکا در جنگ 33 روزه لبنان آنچنان که باید از اسراییل حمایت نظامی نکرد و تنها در حد تبلیغاتی و سازمان ملل بود. پس معلوم می‌شود که وقتی در اوج میلیتاریسم ضربه می‌خورند پدیده جدیدی رخ داده است.

□ اما من این موضوع را پدیده جدیدی نمی‌بینم، چرا که همواره و در دوران‌های مختلف این‌گونه بود که عملاً در جریان جنگ متوجه می‌شوند یک تکنولوژی نظامی عقب‌مانده است، ولی همیشه MIC از نظر نظامی توانسته این مسئله را

به نفع برنامه‌های بعدی حل و جبران کند. از نظر تکنولوژی MIC قادر است این مسائل را حل کند و جبران به مرحله بعدی سوق داده شود، یعنی آنچه شما می‌گویید جبران موقتی است. باید امید داشت که از تغییرات غیرنظامی که در سطح جهانی رخ می‌دهد و از بیمار بودن اقتصاد امریکا که بخش وسیع سرمایه‌داری را در بطن خود جمع کرده، پدیده جدیدی رخ دهد و نوعی اتحاد جهانی ضد MIC و نئولیبرالیسم و محافظه‌کاران جدید به وجود آید. جبران مالی هم نتیجه همین جبهه مخالف محافظه‌کاران جدید و نئولیبرالیسم است. جبران مالی این فرصت را به بشریت می‌دهد که وارد روند جدید سیاسی با ترکیب قدرتها و جبهه جدید طرفدار محیط‌زیست و موجودیت بشریت و توسعه انسانی شود، در حالیکه بخشی از سرمایه‌داران به این اصل که انسانها و بشریت باید هدف باشند و سرمایه در خدمت انسان و محیط‌زیست باشد قرا بگیرد نه بالعکس را چنان قبول ندارند و تنها به دنبال مکانیسم‌های تخریبی، نظامی و انباشت سرمایه هستند. چنانچه نسبت به این مسئله در اروپا و امریکا و جهان سوم شناخت پیدا شود سازمان‌های جهانی مانند WTO، بانک جهانی و احتمالاً سازمان ملل هم قابل اصلاح خواهند شد.